



#### از فوتبال تا تغییر فضا

گروه ادب و هنر | فاطمه معتمدآریا به اهواز رفته و میهمان جشنواره فیلم‌های علمی دانشگاه شهید چمران بوده است. البته حضور عادل فردوسی‌پور در این برنامه هم فضا را فوتبالی کرده و همین است که معتمدآریا گفته: «خوشبختانه در کشور ما فوتبال شکل صلح به خودش گرفته و در برخی مواقع می‌تواند کاستی‌های موجود در جامعه را بهبود بخشد.» او در نشست که برگزار کرده گفته خودش نقش‌هایش را انتخاب می‌کند و بعد هم از تغییر فضا حرف زده و اضافه کرده است: «همین خود ما اینجا در کنار هم جمع شده‌ایم و داریم با هم صحبت می‌کنیم نشان‌دهنده این است که فضا تغییر کرده است.»

#### کافه کتاب

**درباره کتاب ابن الوقت نوشته یوسف انصاری**

#### مرد بی مکان



**خبیه وظیفه‌شاع**  
داستان‌نویس

یوسف انصاری در کتاب اول خود، مجموعه داستان «امروز شبیه»، نشان داد که به موقعیت انسان تک‌افتاده در مواجهه با مضمون عشق و مرگ، توجه خاصی دارد. انسان گریزان از جمع و خزیبده در لاک تنهایی کش آمده خود، که در هر داستان آن کتاب، بسته به موقعیت خلق شده، جلوه خاصی پیدا می‌کرد. اما راوی کتاب دوم او، داستان بلند ابن‌الوقت، نه‌فقط بریده و تنهامانده از گذشته‌ای تلخ است که با نگاهی خیره به آینده به جذب و جمع خاطرات و تحلیل آن نشسته است و این بنا به فرم بسیط یک داستان بلند امکان‌پذیر شده است. انصاری با شناخت فرم، تنها به کش دادن داستانی کوتاه بسنده نکرده است. تخیلات و داده‌های دخیل راوی – شخصیت در اقتضای گنجایش کتاب وارد شده است. گویی گذشته شخصیت او همچون گذشته آدم‌های دوراس یا مودیانو هرگز در حال تمام شدن نیست. گذشته‌ای سیال و فربه که در حال حرکت می‌کند. حرکتی مداوم که پایان‌ناپذیر در جریان است و به گفته خود راوی در تکه‌ای از کتاب، بدون پایانی مشخص دوام می‌یابد. چیزی که ریشه در کودکی و نوجوانی به‌شدت حساس شخصیت دارد. نگاتیو ذهنی‌اش با چنان درجه‌ای به روشنائی اتفاقات محیط حساس است که حتی به ضبط پدیده‌های کم‌نور پیرموش‌پزداخته است. رفتار و سکناات پدری نزدیک و مراقب اما خودرأی و اثبات‌گر و مادری خوش‌قلب، اما ضعیف و شکننده، و برادری قابل‌وار که نقش انگل – قلدر خانواده را به دوش می‌کشد، در ضمیر او نقش بسته و رشد کرده است.

و از سویی دیگر نوری پر فروغ از عشقی فروخورده که نقطه ثقل روایت اوست. اما در عین سنگینی معنای این خاطره برای او، پرشور و شر نقل نمی‌شود. او حتی از کنار شیرین‌ترین خاطره عمرش، با نرمی و احتیاط رد می‌شود و این سرانجام تکرار چندباره این خاطره، در ذهن تحلیلگر اوست. گویی دیگر خنای آن عشق پرگداز رنگ خود از دست داده است و این‌بار تنها در قالب روایتی نهایی تن به مکتوب شدن داده است.

او در آکنونی وامانده، خاطراتش را نشخوار نمی‌کند. برگشتن او به شهر دوران اوان جوانی‌اش، قدم گذاشتن به متن واقعیت پیشین است اما نه برای بازآفرینی، بلکه برای به دست گرفتن گذرای کتاب شهر زندگی‌اش که عشق را در آن، جا گذاشته است. اما نکته مهم اینجااست که نفرت را هم همراه عشق در این شهر دفن کرده است. حالا دیگر نفرتی از برادری ناسازگار ندارد. تنها از دور به‌نظاره او می‌نشیند و برگ‌های دفتر شهر را ورق می‌زند. همچنان‌که به دیدن و پاییدن زن خانه رویه‌رویی از شکاف پنجره عادت کره ده است، به آدم‌های زندگی گذشته خود هم اینچنین می‌نگرد. اما گریزان از بار عاطفی سنگین نوستالژی، درصدد نش قبش آدم‌ها و تاثیرات برآمده از آنها نیست، تا آنجا که حتی به سر قبر برادر مرده‌ای هم برنمی‌گردد و می‌خواهد با گریز به دنیای عینی توصیفات، از حوالی دردناک زخم‌های کهنه‌شده بگریزد.

دو قطبی به وجود آمده میان شخصیت راوی و برادرش در سطح و کساکش شخصیت مثبت و منفی درمنی‌ماند و با روند شکل‌گیری ماجراها و به میان آمدن ضلع سوم، شخصیت برادر دیگر (بابک)، از غلظت شر دیگری کاسته می‌شود و داستان همین‌جا از غلتیدن به دام سیاه‌وسفیدبینی فاصله می‌گیرد.

رگه‌هایی از فرمی ضد‌ساختار که در تکه سوم کتاب ناگهان از زبان راوی نقل می‌شود بعد از روند روایت عادی در فصل‌های قبل، با زیرپا گذاشتن خطوط روایت پیشین، مخاطب را به اتاق انتظار فاصله‌گذاری‌شده‌ای می‌برد. آنها دیگر، مخاطب روایتی کرونولوژیک از زندگی شخصیت نیستند و باید به ادامه روایت، با استفاده از ارجاعات برون‌متنی چشم بدوزند. نشانه‌های بینامتنی برخی از بخش‌های داستان در قسمت توصیفات سفر به ده، در خانه پیرمرد و دخترانش، مشخصا به وهم تراژیک داستان زنبورک‌خانه ساعدی نزدیک می‌شود. این تعامل بین‌متنی، در جایی توجیه می‌شود که می‌بینیم احوالات شخصیت داستان با خصوصیات راوی داستان ساعدی تطابق دارد.

در این میان اما پرسش‌هایی بی‌پاسخ می‌ماند؛ آیا راوی کتاب یک راوی غیر قابل اعتماد است؟ به نظر می‌رسد این سوال تعددا بی‌جواب مانده است تا به فرم دایره‌وار و تشکیک‌پذیرش ارجاع شود. گویی در لابه‌لای حوادث آن، جهانی منبعث از واقعیت‌ها وجود ندارد و آنچه هست تنها در داده‌های ذهنی شخصیت روی می‌دهد.

او تنها چمدانش را با باری از وسایلی نیم‌سوخته به همراه دارد و حتی نزدیک‌ترین آموش، یعنی همسرش، زنی در آن سوی آب‌ها، آنچنان‌که در فحواای ایمیل‌های ردوبدل‌شده نشان داده می‌شود، چندان خود واقعی او را نشناخته است. خودی که راوی، تکه‌های پراکنده آن را اینجا و آنجا جا گذاشته و حالا هم قصد برگشتن و بازساختن آن را ندارد و تنها می‌خواهد به نظاره مجدد و این‌بار نهایی آنها بایستد و مکانی مملو از آدم‌های شناخته را ترک کند. اما ترقدن نویسنده در پایان‌بندی داستان هدف اصلی این سفر را آشکار می‌کند.

او از بار سنگین رهنمودگری پدری سایه‌افکن، به مثابه نمودی بارز از جامعه‌ای اندرزدهنده گریخته است و خوب می‌داند که برگشتش به معنای بازآزمودن آزموده‌ها نیست. همین است که به تکرار همنشینی با تالخی‌ها دست نمی‌زند. به اشیا و آدم‌ها تا جایی نزدیک می‌شود که دوباره زیر سایه‌شان نرود و گاهی حتی در برابر بعضی شناخته‌ها، خودش را به نشناختن می‌زند و در آخر زنده‌ها را هم همراه مرده‌های به خاک سپرده‌اش دفن می‌کند و داستان خودش را تمام می‌کند، داستان مرد بی مکان را.

**نویسنده: یوسف انصاری**  
**ناشر: روزنه**

#### #

**حجت‌الله ایوبی در آیین تجلیل از برگزار کنندگان جشنواره فیلم فجر:**

## قانون‌گریزان، قانون را بر سر نیزه کرده‌اند

گروه ادب و هنر | الحن وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و مدیرانش در ماه‌های پایانی سال نشان از آن دارد که کاسه صبرشان در حال لبریز شدن است و بیش از این صبر را در مقابل دلوِ لپسان و کارشکنان پیشه نخواهند کرد. بعد از واکنش‌های علی جنتی و سخنگوی او حسین نوش‌آبادی حالا نوبت به حجت‌الله ایوبی رسیده است تا الحن جدی‌تری برای دفاع از سیاست‌های سینمایی‌اش در سازمان سینمای ایران در برابر معترضان و حاشیه‌سازان اتخاذ کند.

ایوبی یک ماه بعد از برگزاری سی و سومین جشنواره فیلم فجر، در آیین تجلیل از هیات‌های انتخاب، داوری و نامزدهای دریافت سیمرغ یک بار دیگر از عملکرد ساززمان سینمایی دفاع و سینماگران را به سینمای ایران در سال آینده امیدوار کرد.

ایوبی در نشستى که اواخر هفته گذشته در هتل انقلاب برگزار شد، درباره دلوپسسى‌های برخى‌ها در مورد جشنواره فیلم فجر و تولیدات



**بهاءالدین مرشدی**

b.morshedi@fdn.ir

ورود من به دنیای گابریل گارسیا مارکز با رمان «گزارش یک مرگ» با ترجمه لیلی گلستان بود. کتابی را که از دوستی امانت گرفتم و هیچ‌گاه تا همین حالا به او پس نداده‌ام. دلیلش هم این بود که دنیای این کتاب خیلی روی من تاثیر گذاشت و شگفتی‌ام از این کتاب از همان آغاز رمان اتفاق افتاد. رمانی که از همان ابتدا همه‌چیز را به خواننده می‌گوید اما من به‌عنوان خواننده انگار سحر شده باشم در این همه اطلاعاتی که همان اول اعلام می‌شود اما با اشتیاق انگار همه دانسته‌هایم را بپگیری می‌کنم. این شگفت‌زدگی در من ماند تا کتاب‌های دیگری از مارکز خواندم. اما آخرین کتابی هم که این روزها از این نویسنده آمریکای لاتینی خوانده‌ام کتاب «بوی درخت گویاو» است با ترجمه لیلی گلستان. کتابی که یک‌بار دیگر در سال ۱۳۶۲ منتشر شده بود و این روزها نشر مرکز آن را بازنشر کرده است. با این همه باز هم مارکز چیزهایی دارد که خواننده را شگفت‌زده می‌کند. این کتاب که گفت‌وگوی مفصل پلینیو مندوا با گابریل گارسیا مارکز است، بسیاری از عادت‌ها و شیوه‌های رفتاری و زندگی و عقاید این نویسنده را در خودش دارد. این است که به خواننده نشان می‌دهد که یک نویسنده با آن سطح به چه چیزهایی فکر می‌کند و چه رفتارهایی دارد. با این همه انتشار این کتاب بهانه‌ای برای گفت‌وگو با لیلی گلستان شد.

در مقدمه کتاب «بوی درخت گویاو» از **علاقه‌تان به مارکز** گفته‌اید. چه چیزی در این نویسنده وجود دارد که این **علاقه در شما به وجود آمده است؟**
دنیایی که می‌گویید در آن گیر کرده بودید چه دنیایی بود که این **علاقه را ایجاد کرد؟**
جسارت او در نوشتن تمام تخیلات ناممکن. خیال‌پردازی‌های این نویسنده تمامی ندارد. من تجلی کردن و قصه‌بافتن و نشدنی‌ها را شدنی جلوه‌دادن خیلی دوست دارم. هر آنچه را که دوست داشته اتفاق بیفتد، اتفاق انداخته! از گفتن این خیال‌ها واهمه نداشته و راحت جلو رفته و درواقع راحت تاخته. آنقدر در قصه‌هایش غرق شده و قصه‌هایش را باور کرده که وقتی قهرمان قصه می‌میرد (یعنی قهرمان را خودش می‌براند) می‌نشینند و های‌های گریه می‌کند. یا چه چیزی قشنگ‌تر از صحنه بالارفتن آن دختر همراه با باد و ملافه‌ها. اصلا تصور این تصویر چه هیجانی دارد. من اینها را در مارکز دوست دارم.

از نظر شما که کتاب‌هایی از او ترجمه کرده‌اید غیر از آنکه مارکز توانست در جهان خودش را مطرح کند و یک نویسنده جهانی باشد، چه چیزی در این نویسنده وجود داشت که خواننده ایرانی این اندازه به او **علاقه پیدا کرده است و موفقیت او در ایران را در چه چیزی می‌دانید؟**
خواننده‌های ایرانی و غیر ایرانی مارکز را دوست دارند. شاید همین قصه‌گویی‌ها و همین تخیلات و جادویی بودن صحنه‌ها

## ادب و هنر



شنبه ۹ اسفند ۱۳۹۳ ■ ۹ جمادی الاول ۱۴۳۶ ■ ۲۸ فوریه ۲۰۱۵ ■ شماره ۱۶۰۹

www.Farheekhtegan.ir

Sat | 28 Feb 2015 | vol.06 | No. 1609

**گزارش اول**



سینمای ایران گفته است: «اگر دل‌مان برای ایران می‌سوزد و مسلمان و ایرانی سال نشان از آن دارد که کاسه صبرشان در حال لبریز شدن است و بیش از این صبر را در مقابل دلوِ لپسان و کارشکنان پیشه نخواهند کرد. بعد از واکنش‌های علی جنتی و سخنگوی او حسین نوش‌آبادی حالا نوبت به حجت‌الله ایوبی رسیده است تا الحن جدی‌تری برای دفاع از سیاست‌های سینمایی‌اش در سازمان سینمای ایران در برابر معترضان و حاشیه‌سازان اتخاذ کند.

ایوبی در بخشى دیگر از سخنانش با اشاره به اینکه سال ۹۳، سال صبر بوده است، اما این قول را برای سال ۹۴ نمی‌دهد، حاشیه‌سازان برای سینمای یاران را خطاب قرار داده و گفته است: «به ما نگویند چرا فیلم



**گفت‌وگو با لیلی گلستان**  
**به بهانه انتشار «بوی درخت گویاو»**

## دنیایی که جسارت ورود به آن را ندارید

و اتفاقات را دوست داشته‌ام. مارکز استاد قصه گفتن است و آنقدر تخیلات را راست جلوه می‌دهد که شمای خواننده وارد دنیایی می‌شوید که خودتان به تنهایی جسارت ورود به آن را نداشته‌اید، حتی تصورش را هم نمی‌کردید.

در این کتاب می‌بینیم که **گابریل گارسیا مارکز برای اینکه بتواند «صدسال تنهایی» را بنویسد ۱۸ ماه بدون وقفه روی این اثر وقت می‌گذارد و کار می‌کند.** به نظر شما **چقدر امر نوشتن و اثر ماندگار خلق کردن به این فراغت‌ها و کار مداوم بستگی دارد؟**

برای هر کاری که می‌خواهیم در آن موفق شویم باید زحمت و مرارت کشید. باید برنامه‌ریزی درست داشت و منظم و مرتب کار کرد. او هر روز صبح تا بعدازظهر را با برنامه‌ریزی کار می‌کرد. هدف داشت و لازم بود، که داشت.



به نظر شما ادبیات آمریکای لاتین چطور می‌تواند نویسندگان بزرگی چون مارکز را تولید کند و جهانی عمل کند، اما ادبیات ایران چنین برد و گسترده‌ای را تجربه نمی‌کند. چقدر این مساله به زبان مربوط است و چه اندازه به سطح کیفی داستان‌های ایرانی از انباط پیدا می‌کند؟

بیشتر به زبان مربوط است و

#### همه عادت‌ها و رفتارهای یک غول نویسنده

گروه ادب و هنر | «بوی درخت گویاو» گفت‌وگو با یکی از مطرح‌ترین نویسندگان آمریکای لاتین است که توانست جایزه نوبل ادبیات را به خودش اختصاص دهد. گفت‌وگوی طولانی با گابریل گارسیا مارکز را پلینیو مندوا انجام داده است و گفت‌وگوکننده در این کتاب سعی می‌کند به دنیای ذهنی و زندگی این نویسنده ورود پیدا کند. همین است که خواندن چنین گفت‌وگویی به جذابیت‌های کتاب می‌افزاید. مارکز در این کتاب نشان می‌دهد که برخی کتاب‌هایش را چطور و با چه شیوه و در چه شرایطی نوشته است. چنین کتاب‌هایی همیشه می‌تواند برای نویسندگان جوان راهگشا باشد تا بتوانند از پس خواندن این تجربیات راه و روش خودشان را پیدا کنند. نویسنده‌ای که می‌گوید کتاب‌های قبل از «صد سال تنهایی» هر یک کمتر از هزار نسخه به فروش رسیده بودند. اما این کتاب یک موفقیت بزرگ برای او به حساب می‌آید و مارکز را در سطح جهان گسترش می‌دهد. اما این نویسنده عادت‌هایی هم برای نوشتن دارد و حتی خرافه‌ها و اعتقاداتی هم دارد که این کتاب به روشنی به شما نشان می‌دهد مارکز یکسبک‌بهارا دوست ندارد یا از گل زرد خوشش می‌آید و فکر می‌کند برایش خوشبختی می‌آورد و از طلا بدش می‌آید و می‌گوید طلا با کثافت برایش یکی است. یا پوشیدن فرآک نجوست دارد و پرنده مورد علاقه‌اش هم مرغابی سرخ کرده با سس پرتقال است.

#### خط داغ



**سینما**

**ریچارد لینکلتر**

گروه ادب و هنر | ۱۲ سال زمان اندکی نیست که ریچارد لینکلتر صرف ساخت فیلم «پسر بیچی» کرد و یکی از مولفه‌های بحث‌برانگیز بودن این فیلم تحسین‌شده، از همین زاویه بود. حالا او گفته است بدش نمی‌آید سرنوشت پسر بیچه فیلمش را در کالج دنبال کند و شخصیت‌های فیلمش را در موقعیت‌های بعدی قرار بدهد. البته خودش هم نمی‌داند که اگر بخواهد ادامه «پسر بیچی» را بسازد، ۱۲ سال زمان نیاز دارد یا کمتر و بیشتر.

او این را هم گفته است: «فکر می‌کنم بیست سالگی و سال‌های این دهه از عمر خیلی جالب است. در حقیقت در این مقطع است که می‌فهمی واقعا چه کسی هستی و می‌خواهی چه بشوی. بنابراین تایید می‌کنم که نظم عوض شده و به ادامه قصه فکر می‌کنم.» لینکلتر سابقه دنباله‌سازی فیلم‌های خودش را دارد که مربوط به فیلم «پیش از طلوع» از ساخته‌هایش در سال ۱۹۹۵ است.

او سال ۲۰۰۴ ادامه این فیلم را با عنوان «پیش از غروب» ساخت و سال ۲۰۱۳ هم قسمت سومش را با نام «پیش از نیمه شب» جلوی دوربین برد.



**تلویزیون**

**اد ویتنور**

گروه ادب و هنر | اد ویتنور از پروژه نوشتن سریال پر مخاطب «واکینگ به» فارغ شده و حالا قرار است با کریس لانت همکاری کند تا سریال «قدیس» را برای تماشاگران امروزی با‌سازاری کند و رایب‌هود مدرن را دستمایه سریال جدیدش کند.

با این اوصاف است که سایمون تیملار، شخصیت بریتانیایی مبارز در برابر جرم و جنایت که نقش او را راجر مو قبل از تبدیل شدنش به جیمز باند در دهه ۱۹۶۰ بازی کرده بود، یک بار دیگر به دنیای معاصر برمی‌گردد.



**سینما**

**مهدی فخیم‌زاده**

گروه ادب و هنر | «فوق‌سری» عنوان سریال پلیسی مهدی فخیم‌زاده است که محمد احسانی مدیر شبکه یک سیما ترجیح داد آن را در نوروز ۹۴ پخش کند.

فخیم‌زاده در بازدیدی که خبرنگاران از پشت صحنه این سریال داشته‌اند، گفته است: «امن تقریبا یکی از آدم‌هایی هستم که به هیچ ژانری وفادار نیامدم. از طنزهای خانوادگی مثل «همسر» و «خواسنگاری» گرفته تا کارهای تاریخی، سیاسی و روانشناسی؛ ضمن اینکه در عین حال پلیسی هم کار می‌کنم.

در کل اعتقادی به کار کردن در یک ژانر ندارم بلکه به این اعتقاد دارم که قصه‌ای را پیدا کنم که مناسب و درخور باشد و آن را دوست داشته باشم.»

او در پاسخ به بررسی کنجکاری‌ها درباره میزان طنز سرپالاش با توجه به دهه فاطمیه گفته است: «قصه‌ای که از همان ابتدا برای سریال «فوق‌سری» طراحی کردم، از طنز موقعیت برخوردار بود؛ یعنی لحظاتی در قصه وجود دارد که طنز را در داستان ایجاد می‌کند اما طنز «فوق‌سری» از جنس طنزهای کمدی و بوف نیست و همه کاراکترها و به نوعی خود قصه جدی هستند.»